

طنز تلخ زمانه

در دفاع از دکتر شریعتی با نقد نوشته ابراهیم نبوی

بیست و هفت سال از درگذشت مردی می گذرد که او را « معلم انقلاب » نامیدند . هرچند او در زمان حیاتش با هیچ یک از گروه های انقلابی همکاری نداشت و جز قلم اسلحه ای به دست نگرفت و جز بیان ، بمب دیگری منفجر نکرد.

می گویند انقلاب عمل جراحی بزرگی است که تا سالیان دراز عواقب دردناک و ضعف و نفاختش باقی می ماند و بعضاً بیمار را بدتر و پریشان حال تر می کند . ولی چه می شود کرد ، وقتی داروها درمان نکرد و دردها، داد همه را بلند کرد ، چاره ای باقی نمی ماند . گاهی افسردگی های بعد از عمل و آزردهای ناشی از آن بیمار را پریشان می کند و با فراموشی خطرات و خسران هایی که داشت ، به جماعت جراح دشنام می دهد و آرزو می کند هرگز عمل نکرده بود!

پس از انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه ، اندیشمندان بزرگی ظهور کردند که در فضای خشم و خون و خفقان ناشی از ابرهای تیره تنگ نظری همه چیز را زیر سؤال بردند و گفتمان فرهنگی و فلسفی انقلاب آفرین را به کلی محکوم کردند ! و این البته خصلت کمال طلب آدمی است که به نسبی قانع نیست و همواره حقیقت برتر را طلب می کند.

انقلاب ما نیز از چنین باز خوانی و به نگرانی برکنار نبوده و نیست و باید از برکات این نقد و نظرها بهره ها گرفت ، هرچند پرده ی نسیان ، چشم ناقدین را بر ظلم و ستم های قبل از انقلاب پوشانده و از زمان و مکانی دیگر و از ساحل امنی ، طوفان دیروز دریا را به داوری نشسته باشند .

و شریعتی نیز در این میان ، به عنوان فرهنگ ساز مبارزه اسلامی و واژه نگار ادبیات انقلابی ، گرچه همواره در حیات و مماتش آماج آفندهای چپ و راست بوده است ، اینک نه از ترکان تیر انداز ، که از طعنه تیر آورانی که به قول خودشان «با عشق شریعتی مذهبی شده و با عشق شریعتی انقلابی شده و با عشق شریعتی وارد سیاست و دولت شده اند»، تیر باران می شود!

این هم از طنزهای روزگار است که طنز نویس توانا و کم نظیر ما، در شرایطی شریعتی را محکوم به دفاع از « تقلید » و تبعیت کورکورانه می کند که هاشم آغا جری به جرم بازگویی نظرات او علیه « تقلید » محکوم به اعدام می شود!

در سالگرد کسی که « ابراهیم » وار تبر « نبوی » را بر بت استبداد می کوبید، شگفت آور است که طنزپرداز ما توصیه می کند: « فقط هر سال یکبار به همدیگر بگوییم که از درون شریعتی جز استبداد در نمی آید »!!

یا: « دیدگاه های ایدئولوژیک و فاشیستی اش در قرائت استبدادی از شیعه... شوری عاشقانه حاصل می شود که جز به استبداد نمی انجامد ».

آیا نسل امروز حق دارد از ایشان سؤال کند که اگر از درون شریعتی جز استبداد در نمی آید، چرا نام معلم انقلاب به او دادند و چرا ملت ما را علیه استبداد شوراند و سال ها در سلول انفرادی استبداد به سر برد و سرانجام جاننش را نیز در این راه فدا کرد؟

این جمله که: « آثار شریعتی پر است از آموزه های ضد دموکراتیک و استبدادی، از درون این آثار نه دموکراسی در می آید و نه آزادی زاده می شود »! مرا به یاد سخن یکی از بازجویان در زندان سابق کمیته مشترک شهربانی و ساواک در سال ۱۳۵۲ انداخت. وقتی وارد اطاق بازجویی شدم زندانی قبلی هنوز از زیر باران فحش و کتک خلاص نشده بود، مرتب قسم می خورد عضو « حجتیه » است و سازمان متبوعش ورود در سیاست را ممنوع کرده است، اما بازجو که کتابی از شریعتی در خانه اش یافته بود انگار اسلحه کشف کرده، با مشت و لگد امانش نمی داد و می گفت: « پس این چیست و از کجا آوردی؟ »

امروز شریعتی به این اتهام محکوم می شود که گویا مبلغ پر شور امامت و ولایت و سلطه سیاسی دینداران بوده است و آنچه می کشیم از اوست! در حالیکه بیش از هر کس از ناحیه همان « ولایت مداران » مدعی امامت و دیانت به گناه آن که دین بدون روحانیت را تبلیغ می کرد مورد تکفیر و اهانت بوده است و هم چنان اندیشه اش انکار می شود. گمان نمی کنم در تاریخ تشیع کسی به اندازه شریعتی در دفاع از این مذهب کار گسترده و موثر فرهنگی کرده و در عین حال به این حد از ناحیه مبلغین و مروجین، حتی مراجع و مقالات عالیرتبه دینی مطرود و محکوم شده باشد. اگر نقش شریعتی را به خاطر عملکرد شریعت مداران به قدرت تکیه کرده، بتوان « تروریست پرور » نامید و « تشیع علوی » را « تفسیری خطرناک و تروریستی »! وارد شده به فرهنگ ایران دانست و ادعا کرد که: « اگر خلوص بیشتری در پیروان شریعتی باشد، می شوند

فرقان تروریست ، مقتدا صدر تروریست ، بن لادن تروریست ، حزب الله تروریست، لبنان یا حماس تروریست «! البته می توان پیامبرانی چون موسای کلیم و عیسیای مسیح را نیز به جرم عملکرد البته غیر تروریستی اسرائیل و آمریکا! و پیامبر اسلام را نیز به جرم انحرافات بنی امیه و بنی عباس محکوم کرد ، اما وقتی کلمات آزادی ، حقوق بشر ، دموکراسی ، تروریسم و تسلیحات اتمی این همه علیه ملت های ضعیف به بازی گرفته و آلوده می شود ، به قول سهراب سپهری : « چشم ها را باید شست ، جور دیگر باید دید ، واژه ها را باید شست ، واژه باید خود باد ، واژه باید خود باران باشد ».

نبوی عزیز ، عاشق اسبق شریعتی ، امروز می نویسد : « مهم ترین مشکل شریعتی در تبدیل دین به ایدئولوژی است . آنچه در باب نگاه ایدئولوژیک و عواقب خطرناک آن می کشیم ، از تشیع علوی شریعتی است «! البته نقدی که نظریه پردازان غربی از عواقب مخرب ایدئولوژیک در مکتب مارکسیسم به جهان و جوامع بشری کرده اند ، قابل درک است ، ولی ترجمه ای و تقلیدی نگریستن به مشکلات جوامع دیگر با مکاتب فلسفی و فرهنگی متفاوت جای تعجب دارد.

شگفتا که امروز از سفاکان صفوی که در فساد و فریب و با ادعای شیعه علی بودن قرن ها ملت را مشغول باطیل کرده و سرانجام تسلیم اشرف افغانش کردند ، اعاده حیثیت می شود و شریعتی را به جرم احیاء ارزش های اجتماعی اسلام ، ظلم ستیزی ، عدالت طلبی ، آرمان خواهی و قبول رنج و محرومیت و زندان و شهادت برای نجات ملت ، با کیفر خواست « نگاه ایدئولوژیک به دین به میز محاکمه می کشند.

البته کسانی که معتقدند : « یکی از مهم ترین سوابقی که باید از آن توبه کنیم و آنرا بیرون از افکارمان در موزه بگذاریم شریعتی است » می توانند توبه کنند و با نقد شریعتی که « با ایدئولوژی کردن دین خطرناک ترین بلا را سر یک نسل آورد »! دعا کنند : «خدای را سپاس می گوئیم که با توسعه غرب زدگی ، توجه به لیبرالیسم و رشد قرتی بازی و سوسول گرایی و افزایش انحرافات اخلاقی و گسترش مفساد اجتماعی در ایران توجه مردم و جوانان به شریعتی کاهش یافت و این نسل خدا را شکر که فاسدند و تروریست نیستند»!!

اما امیدواریم این حق را به کسانی که چنین سخنانی را طنزهایی تلخ از طنز نویسی شیرین زبان تلقی می کنند بدهند که عواقب « ایدئولوژی نگاه کردن به دین » را به جای کتاب های غربی ، در متن جامعه خود جستجو نمایند و همچنان به عنوان وظیفه ای دینی ، برای آزادی و عدالت مبارزه نمایند .

اما سخنانی که آقای ابراهیم نبوی بریده بریده از لابلاي کتاب های دکتر شریعتی برای اثبات انحرافات او استخراج کرده اند ، متأسفانه یا خوشبختانه ! کاملاً درست است و اگر ایشان آدرس دقیقی نداده بود کمتر کسی می توانست باور کند اینها نوشته های شریعتی باشد . دوستی که مقاله های آقای نبوی را به من داده بود با حیرت می پرسید که چگونه ممکن است دکتر چنین سخنانی گفته باشد و ما که سال ها سخن او را می شنیدیم و نوشته هایش را می خواندیم خلاف این سخنان برداشت و عمل کرده ایم ؟

آری چنین است ، آقای نبوی دروغ نمی گوید ، فقط جملاتی را بریده بریده و بی ارتباط با قبل و بعد برگزیده و بیرون از فضای زمانی و مکانی و مقتضیات تاریخی خود ارزیابی کرده است و اگر هم کسی خندید که پس برای این حرف ها بود که معلم انقلابش نامیدند ؟ در کارش که طنز نویسی است موفق تر شده است !!

وقتی پیامبر اسلام را که مظلومانه از دین توحیدی و آزادی و استقلال پیروانش ، در برابر بت پرستانی که کمر قتل او و ریشه کن کردن پیامش را بسته بودند دفاع می کرد ، امروز متهم به خشونت و تروریست پروری می کنند ، چه جای تعجب است که شریعتی را هم با همان حربه ها هتک حرمت کنند .

وقتی شریعتی می گفت : « نهضت تشبه به غرب همچون طوفانی ، برج و باوری « تعصب » را که بزرگترین و قوی ترین حفاظ های وجود ملت ها و فرهنگ ها بود فرو ریخت و راه برای نفوذ و ویرانی ارزش های تاریخی و سنتی و اخلاقی ملت های شرق باز شد و مردم ما در برابر آن بی دفاع ماندند » ، هیچ کس در آن دوران از کلمه تعصب ، مفهومی را که امروز ، ملت ما با گوشت و پوست خود در تجربه این ربع قرن احساس کرده استنباط نمی کرد و جز غیرت پایبندی به ارزش های مذهبی و ملی و فرهنگی برداشت نمی کرد . اما امروز آقای نبوی لباس دیگری را که روح زمانه و زبان سیال آن بر کالبد این کلمه پوشانده است مبنای قضاوت و دلیل دفاع شریعتی از « تعصب » گرفته و نا منصفانه تلخ ترین تحریف ها را مرتکب شده است .

و به همین منوال است مقایسه دیدگاه های او درباره امامت و ولایت و دموکراسی و دین ایدئولوژیک و ... بین آنچه او می اندیشید و می خواست و آنچه کرده اند و می کنند .

و سرانجام این که نه تنها نقد گفتمان انقلابی و گذشته پرافت و خیزمان نا روا نیست ، بلکه نقد شریعتی ها و دیگر شخصیت های دینی و سیاسی نیز شیرین و پر خیر و برکت است ، مشروط بر آن که عالمانه ، منصفانه و منطبق بر معیارها و مقتضیات زمانه خود باشد .

نه شریعتی ادعا می کرد سخنانش درست است ، نه متفکران مسلمان و موافق هم عصرش سخنان او را درست تایید می کردند و نه امروز دوست دارانش او را مطلق می دانند . حملات تیز و گزنده او علیه دموکراسی و لیبرالیسم غربی و اصالت اکثریت آراء که در فضای فرهنگی آن روزگار ایراد می شد ، همان زمان نیز مخالفان جدی داشت ، امروز که نتیجه افراط ها را لمس می کنیم جای خود دارد .

و بالاخره شریعتی آزاده غیرتمندی بود که در برابر خطر خانمان سوز استبداد داخلی و استیلای خارجی ، جوانی و جان خود را فدا کرد تا ملت به آزادی و استقلال نایل گردد . ای کاش به جای شکستن کاسه ناکامی های پس از انقلاب بر سر او و سایر پیشگامان ملت ، با پاسداری جدی تر از آزادی و امکانات احراز شده ، مانع انحراف انقلاب از اصول اولیه شده و آزادی و امنیتی پایدار پدید می آوردیم .

خرداد ۱۳۸۳